

چهار جهت اصلی در ایران باستان

ایرج - وامقی
دکتر در زبان‌شناسی

مسئله چهار جهت اصلی، یا چهار کوست، در ایران قبل از اسلام و در کتب پهلوی و نیز تفاوت آن، با آنچه در کتب فارسی و عربی آمده است، هنوز بطور کامل حل نشده است.^۱

در پهلوی، این چهار کوست^۲ عبارتند از: اباختر - شمال، خراسان - مشرق، خوربران - مغرب، نیمروز - جنوب.^۳

اباختر، به صورت باختر در آمده و اکنون به جای مغرب به کار می‌رود، خراسان نام بخش شرقی ایران است و این نام در دوران پس از استیلای عرب، بر قسمت اعظم نواحی زیر رودخانه جیحون، در شرق تا حدود شرقی کوهستان‌های البرز اطلاق شده و هم‌اکنون نیز استان شرقی ایران، بدین نام خوانده می‌شود و به هر صورت از جهت افاده معنی «سو» و «جهت» به کلی کنار رفته است.

خوربران، خاور شده و اکنون معنی مطلق مشرق به خود گرفته؛ اما در زبان و ادب فارسی، فراوان به معنی مغرب نیز به کار رفته است. و سرانجام نیمروز - نیز به معنی ظهر - در زبان فارسی امروز، جز در جهت معنی اخیر، باقی‌نمانده است. در تاریخ سیستان، چهار جهت بالا، به شرح زیر آمده است:

«این جمله را به چهار قسمت کرده‌اند، خراسان و ایران و نیمروز و باختر، هر چه حد شمال است باختر گویند و هر چه حد جنوب است نیمروز گویند و میانه‌اندر، به دو قسمت شود و هر چه حد شرق است خراسان گویند و هر چه حد مغرب ایران شهر^۴».

در ادب فارسی، مابین خاور و باختر، تداخل عجیبی حکم فرماست. به این

نمونه‌ها توجه فرمایید:^۵

«آفتاب برآمدن را «باختر» خوانند و فرود آمدن را «خاور» خوانند» - مقدمه شاهنامه ابومنصوری^۶

مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می‌شتافت
نیم روزان بر سرما برگذشت چون به خاور شد زما نادیدگشت - رودکی

خورشید را چون پست شد در جانب خاور علم

پیدا شد اندر باختر بر آستین شب ظلم - لامعی

چو از خاور برآمد خاوران شاه شهبی کش مه وزیر است آسمان گاه - ؟

زمین خاوران دادش به خورشید زمین باختر، دادش به جمشید
یکی را سغد و خوارزم و چغان داد یکی را شام و مصر و قیروان داد - ویس و رامین
چو خورشید تابان زگنبد بگشت زبالا همی سوی خاور بگشت - فردوسی
چو مهر آورد سوی خاور گریغ هم از باختر بوزند باز تیغ (عنصری)

سپیده چو از باختر بردمید طلایه، سپه را به هامون ندید - فردوسی

چو خور بر کشیدی به خاور فرود سوی باختر رفتی آن ژرف رود
چو از باختر، باز بر تافتی سوی خاور، آن آب بشتافتی - اسدی

نمونه‌های مختصری که داده شد، و نیز جدول صفحه ۴۸، نشان می‌دهد که چگونه گویندگان زبان فارسی، در مدت کوتاهی، پس از استیلای عرب، این چهار جهت را به‌جان یکدیگر انداخته‌اند. ولی آیا اختلاط و درهم‌ریختگی تعلق به قبل از اسلام ندارد؟ زیرا، حتی در یک متن واحد آنهم ویس و رامین که به تصریح سراینده از زبان پهلوی ترجمه شده است^۷ تناقض به چشم می‌خورد.

به خاور (= مغرب) مهر تابان رخ ببوشید به گردون زهره را زهره بجوشید
بترسم کافتاب این جهانی کنون در باختر (= مغرب) گردد نهانی

از اینها گذشته، این حدود متعلق به چه محدوده جغرافیایی می‌تواند باشد؟
و مربوط به چه دوره‌ای از ادوار تاریخی یا اساطیری ایران است؟

جدول زیر، به خوبی این تداخل معانی را نشان می دهد:

متن	مشرق	مغرب
مقدمه شاهنامه ابومنصوری	باختر	خاور
شاهنامه (بخش پهلوانی)	خاور	باختر
شاهنامه (بخش تاریخی)	باختر	خاور
ویس و رامین	خاور	باختر
ویس و رامین		خاور
رودکی	خراسان	خاور
اسدی	باختر	خاور
عنصری	باختر	خاور

درمیان نامهای چهارگانه پهلوی از دو نام می توان بعنوان کلیدی، برای باز کردن قفل این معما استفاده کرد، نیمروز و خوربران.

نخست نهمروز: نیمروز سرزمین سیستان است. کتاب تاریخ سیستان، جزاین نام، براین سرزمین سه نام دیگر می شمارد: زاول، زرنند و نیمروز و درباره وجه تسمیه هر يك مطلبی می آورد^۸. وجه تسمیه سه نام نخست به کلی عامیانه است؛ اما آنچه درباره نیمروز آورده، قابل تأمل است: «اما نیمروز، دوقول گویند؛ یکی آنکه خسروان را در سالی يك روز بودی که داوری يكساله را مظلالم کردند؛ آن همه جهان به نیمروز، راست گشتی و مظلومهای سیستان را جداگانه نیمروز بایستی. بدین سبب آنرا نیمروز نام کردند» و پس از آن بهرد مطلب فوق می پردازد: «ابوالفرج بغدادی گوید نه چنین است؛ اما حکماء عالم جهان را بخش کردند بربر آمدن و فروشدن خورشید، به نیمروز؛ وحد آن چنان باشد که از سوی مشرق، از آنجا که خورشید به کوتاهترین روزی برآید و از سوی مغرب از آنجا که خورشید به درازترین روزی فروشود و این علم به حساب معلوم گردد»^۹.

نیمروز واژه‌ای است مرکب از: نیم (نصف)^{۱۰} + روز^{۱۱}، و مقصود از آن، یعنی معنی حقیقی آن بطور قطع ظهر است. در فارسی نیز به معنی اخیر بسیار به کار رفته است و در گویشهای ایرانی نیز هنوز متداول است^{۱۲}. اما ترجمه آن به «نصف-النهار» در زبان عربی نشان‌دهنده این است که در بعد از اسلام - حداقل - هر دو معنی، حقیقی و اصطلاحی را داشته است. چه سبب شده است که سیستان را «ملک نیمروز» بنامند؟ آیا گذشتن نصف‌النهاری که دنیای مسکون قدیم را به دو نیمه بخش می‌کند، از آن سبب این نامگذاری نشده است؟ واقعیت شناخته شده امروز - گذشته - این است که چون آفتاب درست بر روی نصف‌النهاری که از سیستان می‌گذرد قرار گیرد، از ژاپن در شرق، تاجزایر خالادات در غرب (تقریباً سرتاسر دنیای شناخته شده قدیم) همه جا - هنوز - آفتاب دیده می‌شود، منتهی در شرق در حالت غروب کردن و در غرب در حالت طلوع کردن. می‌توان یقین کرد که - بنا بر آنچه گفته شد - این نام به نصف‌النهار سیستان مربوط است؛ در چه زمانی چنین نامی برای سرزمین نهاده شده است؟ قطعاً پس از یافتن نصف‌النهار، یعنی می‌توان گفت، نیمروز نامی علمی برای سیستان است. به این مطلب بار دیگر اشاره خواهیم کرد.

اما در مورد چهار جهت اصلی باید گفت، آن چهار نام به سرزمینی تعلق دارد که سیستان در جنوب آن واقع است، یعنی، متعلق است به ایران شرقی باستان، یعنی حوزه حکومتی سلسله نیمه اساطیری کیانیان.

این حوزه، در مشرق و شمال شرقی بطور طبیعی محدود می‌شود به رودخانه آمودریا - چنان که از مندرجات متون مذهبی و نیز از شاهنامه برمی‌آید^{۱۳} - تورانیان در آن سوی آمودریا - جیحون - زندگی می‌کرده‌اند و اکثر تهاجمات تورانیان به ایران، بسا گذشتن از این رود آغاز می‌شده است^{۱۴} حتی در بعد از اسلام نیز این رودخانه مرز طبیعی دولت‌های ایران شرقی با ترکان آسیای مرکزی به‌شمار می‌رفته است. این ناحیه را به زبان پهلوی «خور آسان» می‌گفته‌اند، که بعدها به سبب مسکون شدن ایران کنونی از آریائی‌ان، به تمام نقاط شرقی اطلاق شده است^{۱۵}.

حد شمالی را به این دقت نمی‌توان تعیین کرد. در متون زرتشتی، از شمال

- اباخرتر - فراوان بدگوئی شده است. چنان که بیشتر گزندهای اهریمنی که به ایران زمین وارد می‌آید از شمال صورت می‌گیرد^{۱۶}: «از نواحی شمال انگره مینوی پرمرگ دیو دیوان بیرون دوید»^{۱۷} در تورات نیز، «احتمالاً تحت تأثیر ایرانیان»، از شمال وحشتی وجود داشته است: «اینک قومی از زمین شمال می‌آورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردمان «ستمکیش» می‌باشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده مثل مردان جنگی به ضد قوای دختر، صف آرای می‌خواهند کرد»^{۱۸}.

و اما کلید دوم حد غربی - خوربران - می‌دانیم این نام اکنون خاور تلفظ می‌شود؛ اما در سده‌های گذشته تلفظ نزدیک‌تر به اصل - خاوران - را داشته است. در مغرب نیشابوردشتی است که در قرون اولیه اسلامی بدان «دشت خاوران» می‌گفته‌اند، که شهر یا شهرک مهینه یا مهینه در آن واقع بوده و ابوسعید ابوالخیر، که خود از اهالی مهینه بوده، نام آن دشت را در ضمن یک رباعی آورده است^{۱۹}.

جانا به زمین خاوران خاری نیست کش با من و روزگار من کاری نیست با دست نوازش جمال تو مرا از دادن صد هزار جان عاری نیست^{۲۰}

کلمه «خاوران» بسیار روشن‌تر از کلمه «خاور» بادگار نام «خوربران و خوروران» پهلوی است. این نام واژه، در متن‌های فارسی و عربی، به صورت «خابران» نیز آمده^{۲۱} و می‌توان گفت که تعیین‌کننده حد غربی سرزمینی است که باز، به احتمال فراوان، باید همان سرزمین «کیانیان» شاهنامه باشد. چه در شاهنامه، چه در اوستا و چه در متون دیگری که بسته و گریخته از کیانیان صحبتی رفته است حوزه حکومتی آنان فقط مشرق ایران دانسته شده است^{۲۲} نکته دیگری که باید گفته شود این است که به این ترتیب باید پذیرفت که پیدا کردن «نصف‌النهار - یا نیمروز» سیستان باید قبل از کیانیان یا لااقل همزمان با آنان صورت گرفته باشد.

با توضیحات فوق، می‌توان نقشه کشور کیانیان را تقریباً با مشخصات زیر

ترسیم کرد:

شمال - تا حد فاصل بین دریاچه‌های خزر و اورال و از جانب شمال شرقی به

رودخانه جیحون - آمودریا. احتمالاً بعضی مواقع تا سیحون - سیر دریا - که در آن سوی رودخانه، در دوره ساسانی، هونهای سفید سکنی داشته‌اند و در دوره اساطیری، تورانیان؛ و در قرون اولیه اسلامی ترکان. حد شرقی، تا حدود کشمیر. و جنوب به سرزمین سیستان و از مغرب به دشت خاوران که در امتداد جنوبی خود به کویر ختم می‌شود.

پاورقی‌ها

۱- چهار جهت اصلی در اوستا عبارتند از: مشرق: *usastara*، از: *usagh*، اوستائی از *usah*. سنسکریت *usās* به معنی سپیده‌دم، طلوع آفتاب، صبح، زمانی بین نیمه شب تا طلوع آفتاب، *usahina* نام ایزد سپیده‌دم. نگاه کنید:

Reichelt, H. *Avesta Reader*. strassburg 1911 P.224

و نیز رجوع شود به: خرده اوستا. پورداود، ص ۹۸ مقاله هوشبام (نیز صفحات ۱۴۹ و ۱۷۱)

مغرب: *daosastara* از: *dausa*. فارسی: دوش = شب
شمال: *apaxtara* یا *apaxadra* - از *apāk* = پس، پشت؛ پهلوی: *apāč*، فارسی: باز (سبب این نامگذاری آن است که پیروان مزدیسنا همواره رو به جنوب و پشت به شمال دارند، زیرا شمال زشت و بد است). جنوب: *rapiθwita* از *rapiθwā* = ظهر، نیمروز، در لاتین *meridies* و در فرانسه *midi* نیز به هر دو معنی - نیمروز، جنوب - است.

۲- کوست: پهلوی *kustag* = طرف، سو، جهت، ناحیه. صادق هدایت (- زند و هومن یسن، ص ۳۹، حاشیه ۱) آنرا با *costé* (فرانسé قدیم) مقایسه می‌کند و تصور می‌کند «خطه» مغرب آن است.

۳- تلفظ این چهار، که در بندهشن آمده، برحسب فرهنگ بندهشن (مهرداد بهار. چاپ بنیاد فرهنگ ایران) به صورت زیر است:

abaxtara
 x arōbarān
 x arasan
 nemroz

۴- تاریخ سیستان. به تصحیح ملک‌الشعراى بهار ص ۲۶-۲۵ (مؤلف نامعلوم، نوشته شده به سال ۴۴۵ هـ).

۵- و این تداخل، فرهنگ نویسان را هم گیج کرده است. نمونه آنرا می‌توانید در لغت‌نامه دهخدا - ذیل «باختر» ببینید!

۶- به نقل از هشت مقاله قزوینی، چاپ لاهور صفحات ۱۷ و ۳۲.

۷- فردوسی از آغاز شاهنامه تا زمان ساسانیان، همه جا خاور را به معنی مشرق به کار می‌برد و باختر را به معنی مغرب، ولی گویا در اثنای جستجو از تاریخ ساسانیان به این نکته برخورد کرده که خاور به معنی مغرب است و این است که از این جا ترتیب را معکوس کرده، خاور را به جای غرب به کار می‌برد. ولی شگفت است که ملتفت نشده که باختر جز شمال نیست و این دفعه هم آن را به معنی مشرق به کار می‌برد. - (احمد کسروی - چهل مقاله. گردآوری یحیی ذکاء - طهوری تهران ۱۳۳۵).

من تصور می‌کنم که درست بنا به دلایل بالا، این اغتشاش در دوره ساسانیان و حتی قبل از آنها پیداشده و سببی ندارد، جز قدمت فوق‌العاده این نامها، چنان که خواهد آمد. از طرف دیگر اگر این مطلب و اغتشاش درباره جهات تنها در شاهنامه بود، نظر بالا رami شد پذیرفت، اما چنان که دیدیم در ویس و رامین و کتب دیگر نیز وضع به همین گونه است. در آن کتابها نیز خاور، گاه به معنی مغرب و گاه به معنی مشرق به کار رفته و نیز چنان که دیدیم در مقدمه شاهنامه ابومنصورى، باختر را به صراحت مشرق - برآمدن آفتاب - گفته است. در هم‌ریختگی جهات به شکلی است که هیچ نظری - از این قبیل - آنرا توجیه نمی‌کند. آنچه از مجموعه مطالب مستفاد می‌گردد این است که:

الف) به تصریح مقدمه شاهنامه ابومنصورى، در زمان گردآوری شاهنامه منثور - دوره سامانی - مشرق را باختر و مغرب را خاور می‌گفته‌اند. (متن تألیف است نه ترجمه، بنابراین ناظر به زمان است.)

ب) در شاهنامه، در قسمت مربوط به داستان‌های اساطیری - که در دوره ساسانی گردآوری شده است - خاور مشرق و باختر مغرب است (متن ترجمه است ولی ظاهراً مسئولیت، نه متوجه فردوسی، بلکه متوجه متن اصلی است.)

پ) شاهنامه در بخش ساسانی، ترتیب را معکوس کرده، در آنجا خاور مغرب است و باختر مشرق، باز هم متن ترجمه است و مسئولیت متوجه مآخذ اصلی.

ت) در ویس و رامین یکجا خاور مشرق و باختر مغرب است - که به احتمال زیاد، چون جزء داستان است ترجمه از اصل است. اصلی که تعلق دارد به دوره اشکانی؛ و در دوره ساسانی یک جا تدوین شده است. (رجوع شود به مقاله مفصل مینورسکی، ترجمه مصطفی مقربی. فرهنگ ایران زمین ۱۳۴۴ -) و جای دیگر خاور مغرب است - و چون توصیف غروب است احتمالاً از تهرقات شاعرانه و بنابراین ناظر به زمان است.

ث) رودکی، معاصر سامانیان خاور را به معنی مغرب به کار برده است.
ج) اسدی، پس از فردوسی، در یک متن - که بهر حال مأخذ اصلی باید ترجمه باشد - باختر را مشرق و خاور را مغرب آورده است.

از مجموعه این مطالب سئوالی به ذهن متبادر می شود که آیا نویسندگان بعد از اسلام کاملاً به مسائل جغرافیایی و نیز، به این اصطلاحات آشنا و وارد بوده اند؟

۸- سیستان در اصل - سیستان «وسیو» مرد مرد را گفتندی و سیستان بدان گویند که همیشه آنجا مردان مرد باشند» و «زاوول از آن گویند که... همه چیزها ما از آب و گل باید ساخت و اینجا یک حرف به گفتار اندر حذف شد که کاف باشد؛ زاوول گفتند.» «اما زرنند بدان گفتند که بیشتر آبادانی و رودها و کشتزارها زال زر ساخت» (تاریخ سیستان ص ۲۳ و مابعد). در میان این نامها در کتیبه بیستون داریوش بزرگ فقط نام زرنند آمده.

Zranka (کنت ۲۱۱) Kent, old persian grammar

۹- تاریخ سیستان.

۱۰- اوستائی naēma. سنسکریت nēma پهلوی nēm = نیم. و نیز:

Bartholomae, chr. Althiranisches wörter buch Berlin 1960.

(بارتولومه)

۱۱- نصف النهار، ترجمه تحت اللفظی نیمروز است.

۱۲- نیمروز، در شاهنامه نیز به دو معنی به کار رفته است:

چو آمد به نزدیکی نیمروز

بیاراسته سیستان چون بهشت

(نیمروز = سیستان)

دو خونی بر پنگونه تا نیمروز

چو سرگشته شد هورگیتی فروز...
(نیمروز = ظهر)

۱۳- رجوع شود: پورداود. یشتها. ج ۲- ص ۵۳.

۱۴- جالب است که ایرانیان - در شاهنامه - تمایلی به ماندن آن سوی رود نداشته اند.

۱۵- خراسان - خور آسان، لفظاً به معنی محل برآمدن آفتاب، مرکب از دو جزء:

۱) خور xwar، فارسی خور XOR (در ترکیب با «شید» خورشید) اوستا xwar, hwarə (اساس اشتقاق فارسی - پاول هورن و هوبشمان، ترجمه جلال خالقی مطلق - بنیاد فرهنگ ایران، صفحه ۴۹)، (اساس اشتقاق) سنسکریت suar (بارتولومه ۱۸۴۹).

۲) اسان، از فعل «اسدن asdan» برخاستن. ظاهر آ: از ریشه اوستائی as = آمدن، رسیدن (بارتولومه ۳۵۹) (سنسکریت asnāti = رسیدن. آمدن به) بایشوند us و ava = رسیدن. فخرالدین اسعد در معنی نام خراسان آورده است:

زبان پهلوی هرکو شناسد	خراسان آن بود کز وی خورآسَد
خورآسَد پهلوی باشد خورآید	عراق و پارس را زو خور برآید
خراسان را بود معنی خورآیان	کجازو خوز برآید سوی ایران

(ویس و رامین به تصحیح مینوی ص ۱۷۱)

«و بهمین معنی است āsaγ در لهجه بلوچی و āsān در لهجه استرآبادی که به معنی آمدن است. در لهجه بلوچی نیز āsān با کلمه rōš ترکیب یافته rōsāsān، یعنی برآمدن آفتاب. در زبان ارمنی asan که از زبان ایرانی به عاریت گرفته شده نیز موجود است.» (پورداد، هرمزنامه ۳۹۵).

۱۶- رجوع شود: اردی بهشت، یشت: فقرات ۹ و ۱۶ - خرداد یشت، فقره ۸ - وندیداد، فرگرد ۷ - فقره ۲ فرگرد ۸، فقرات ۱۶ و ۱۸، فرگرد ۱۹، فقره ۱ - مینوخرد فصل ۴۹ فقرات ۱۵ تا ۱۷ سروش بازفقره ۱۳ نقل از پورداد. یشتها - ج ۲ - ص ۱۶۸، نیز نگاه کنید، هرمزنامه، ص ۳۹۲.) در مینوخرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی، در فصل ۴۹، چنین مطلبی نیست. ترکیب فصول این ترجمه، با آنچه نیبرگ به صورت منتخباتی از مینوخرد، چاپ کرده نیز هماهنگی ندارد.

۱۷- وندیداد، فرگرد ۱۹، فقره ۱ - به نقل از زند و هومن یسن - صادق هدایت، ص ۴۶. در بهمن یشت، ضمن پیشگویی های مربوط به سوشیانس آمده، «آزادگان..... ازده و جای خویش..... در بدر می شوند و..... به درویشی و آوارگی برسند. از ده فقر، نه نفر این مردم به سوی باختر (شمال) تباه شوند» (همان مأخذ ص ۴۶).

۱۸- عهدعتیق - کتاب ارمیاد. باب ششم.

۱۹- این رباعی به صورت زیر نیز آمده است:

سرتاسر خاك خاوران سنگی نیست	کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست	کز دست غمت نشسته دل تنگی نیست

۲۰- حمداله مستوفی درباره خاوران آورده است:

«در او باغستان فراوان و آب بسیار روان و حاصلش غله و میوه باشد در حق بزرگانی

که از دشت خاوران برخاسته‌اند گفته‌اند:
بر سپهر صیبت گردان شد به خالک خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
خواجده‌ای چون بوعلی شادانی آن صاحبقران
مقتبی چون اسعد مهنه زهر شئی بری
صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری
در لغت‌نامه دهخدا - ذیل نام خاوران - ابیاتی از شعرای مختلف به‌شاهد آورده شده
است منجمله این بیت سعدی:

شاهی که عرض لشکر منصور اگر دهد
از قیروان سپه بکشد تا به خاوران
که پیداست مؤلفان «خاوران» را در مصرع دوم، همین دشت خاوران پنداشته‌اند در
حالی که - به نظر این بنده - مقصود سعدی در اینجا مشرق، و اقصای مشرق است
در مقابل قیروان که مغرب الاقصی باشد.

در ذیل همین نام در حاشیه شماره ۱، چنین آمده است:
«کلمه خاوران مأخوذ است از خوروان (بسه فتح خ و سکون ر) یعنی شهرهای
غربی (در مقابل خراسان به معنی بلاد شرقی) و در قدیم این نام بر شهرهای غربی
ایران اطلاق می‌شد که داخل حدود خراسان نبودند» که متأسفانه مأخذی ذکر نشده
است تا دریابیم؛ در چه زمانی، شهرهای غربی ایران را «خاوران» می‌گفته‌اند. والله
اعلم!

۲۱- مثلاً اسرار التوحید (فارسی) و تقویم البلدان (عربی). در اسرار التوحید (- به تصحیح
دکتر صفا - با مقابله با چاپ ژوکوفسکی) در متن همه جا «خاوران» آمده، اما در
حاشیه قید شده که در نسخه‌های دیگر «خابران» است.

۲۲- رجوع شود: کریستن سن - ایران در زمان ساسانیان - ترجمه رشید یاسمی - صفحات
۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ما بعد آن.